



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه تربیت معلم آذربایجان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد
رشته زبان و ادبیات فارسی

از جهان‌نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شعر بارویکردی به نظریه‌ی ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن

استاد راهنما:
دکتر ناصر علیزاده

استاد مشاور:
دکتر رحمان مشتاق‌مهر

پژوهشگر:
کمال راموز

مهر ۱۳۸۸
تبریز / ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به:

مادرم، که وجودش همه زیبایی‌هاست
و برادران دلسوزم، جمال، جلال و کامل.

«تقدیر و تشکر»

حمد و ثنای بی‌کران پروردگار عالمیان را سزاست که به من فرصت زیستن عطا فرمود و ماندن تا لحظه‌ی اکنون، تا شاهد به بار نشستن این رساله باشم و یکی دیگر از مراحل تحصیل را با موفقیت پشت سر بگذارم. در طی این مسیر بزرگوارانی یاریگرم بودند که ذکر نامشان ضروری است. از جناب آقای دکتر ناصر علیزاده، استاد راهنمای این رساله، بسیار سپاسگزارم؛ که اگر اعتماد ایشان نبود و اجازه‌ی انجام این تحقیق را با راهنمایی خود نمی‌دادند؛ این طرح در نطفه خفه می‌شد و هرگز شکل نمی‌گرفت. ایشان در تمام طول تحقیق نیز دلسوزانه در راستای هر چه بیشتر آراسته‌تر شدن این رساله، از هیچ کمکی فروگذار نکردند. و نیز جناب آقای دکتر مشتاق‌مهر، که قبول زحمت فرمودند و مشاوره‌ی این رساله را بر عهده گرفتند و با نکته‌سنجی‌ها و دلسوزی‌های پدران‌شان، هم در مدت تحصیل و هم در طول تحقیق، موجبات دلگرمی اینجانب را فراهم آوردند. همچنین بر خود وظیفه می‌دانم از سایر اساتید گروه زبان و ادبیات فارسی که از محضرشان بهره برده‌ام، تشکر کنم و امیدوارم که گرد ملالی از سنگینی حضور من بر خاطر عزیزشان ننشسته باشد. همفکری و صبوری دوست و برادر عزیزم عیسی امن‌خانی را تا جان در بدن دارم فراموش نخواهم کرد. همچنین از دیگر دوستان نازنینم که به هر نحو در جریان کار مرا یاری کرده‌اند، و اگر بیم اطاله‌ی کلام نبود باید اسمشان را در اینجا ذکر می‌کردم، تشکر می‌کنم. در نهایت از خانواده‌ی عزیزم که با تحمل مشقت‌های فراوان شرایط ادامه‌ی تحصیل را برایم مهیا نموده‌اند و موجبات آرامش خاطر مرا در هنگام نگارش رساله، فراهم کرده‌اند؛ بسیار سپاسگزارم.

کمال راموز

۱۲/۷/۸۸

تبریز، ایران

چکیده

در عرصه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات کسانی چون لوکاچ، باختین و گلدمن نام‌هایی آشنا هستند. این دسته از محققان به منظور دوری از هر گونه نگرش یک جانبه به آثار ادبی، در صدد ایجاد ارتباط بین صورت و محتوا و مطالعه‌ی همزمان لفظ و معنی هستند. بدین ترتیب این محققان در مقابل نحله‌های فکری دیگر قرار می‌گیرند که یا مطالعه‌ی متن را محدود به ساختار متن و رها از همه‌ی عوامل خارج از متن می‌دانستند و یا دیدگاهی کاملاً محتواگرایانه داشته‌اند. در همین راستا، در این تحقیق سعی بر آن است که با بهره‌مندی از مدل ساختارگرایی تکوینی گلدمن - که در صدد ایجاد ارتباط میان ساختار اثر ادبی و جهان‌نگری پدید آورنده‌ی آن است - به بررسی رابطه‌ی جهان‌نگری طبقه و گروهی که شاعر به آن تعلق دارد با صنایع بدیعی به کار رفته در شعرشان (به عنوان یکی از اجزای لفظی کلام) پرداخته شود. بدین ترتیب دوازده شاعر از سه دوره‌ی شعر فارسی، هر دوره چهار شاعر، انتخاب شد و همچنین قالب مسلط هر دوره مدّ نظر قرار گرفت تا بر اساس نظریه‌ی مطرح شده، به مطالعه‌ی دیالکتیکی و هم‌زمان صورت و محتوا در آثار این شاعران پرداخته شود و سرانجام نتایج به دست آمده، در آخر هر فصل بیان شده‌است.

کلید واژه: لوسین گلدمن، ساختارگرایی تکوینی، شعر، صنایع بدیعی، جهان‌نگری.

فهرست مطالب

چکیده.....	یک
مقدمه	۱ - ۲۸
۱. تاریخچه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات.....	۱
۲. زندگی‌نامه و آثار لوسین گلدمن.....	۱۴
۳. روش ساختار‌گرایی تکوینی.....	۲۰
پی‌نوشت.....	۲۷

فصل اول

از جهان‌نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شاعران دوره‌ی اول ادب فارسی (سبک خراسانی) ۷۴- ۲۹

(بررسی ساختار معنادار شعر سبک خراسانی)

۱. واقع‌گرایی.....	۳۰
۲. دگرگونی جهان و اوضاع زمانه.....	۳۱
۳. غلبه نداشتن تفکر دینی.....	۳۳
۴. مرگ اندیشی.....	۳۴
۵. گذرا بودن جهان.....	۳۵
۶. دعوت به شاد زیستن و دم غنیمت شمردن.....	۳۶

ساختار معنادار و جهان‌نگری شاعران مورد بحث..... ۳۷

الف - صنایع معنوی.....	۴۱
ب - صنایع لفظی.....	۵۰
نتیجه گیری.....	۶۶
پی نوشت.....	۶۷

فصل دوم

از جهان‌نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شاعران عارف سبک عراقی ۱۰۸ - ۶۹

(بررسی ساختار معنادار شعر شاعران عارف سبک عراقی)

۱. عشق‌گرایی و علو مقام معشوق.....	۷۰
۲. عقل ستیزی و برتری عشق نسبت به عقل.....	۷۱
۳. نادیده گرفتن دنیا و مافیها.....	۷۳
۴. کثرت و ژرف‌شدن اندیشه‌های دینی.....	۷۴
۵. گرایش به غم و اندوه.....	۷۶

ساختار معنادار و جهان‌نگری شاعران مورد بحث..... ۷۷

الف - صنایع معنوی.....	۷۹
ب - صنایع لفظی.....	۹۲
نتیجه گیری.....	۱۰۶
پی نوشت.....	۱۰۷

فصل سوم

از جهان‌نگری تا کاربرد صنایع بدیعی در شاعران سبک هندی (اصفهانى).....۱۵۹- ۱۰۹

(بررسی ساختار معنادار شعر سبک هندی)

۱. مضمون‌یابی ۱۱۱

۲. تنوع موضوعی..... ۱۱۳

۳. متناقض‌نمایی یا پارادوکس..... ۱۱۴

۴. تناقض..... ۱۱۵

۵. ناامیدی، بدبینی و جامعه‌گزیزی ۱۱۷

۶. بازتابی از باورهای صوفیانه..... ۱۱۹

ساختار معنادار و جهان‌نگری شاعران مورد بحث..... ۱۲۰

الف- صنایع معنوی..... ۱۲۳

ب- صنایع لفظی..... ۱۳۶

نتیجه‌گیری..... ۱۴۸

پی‌نوشت..... ۱۴۹

نتیجه‌گیری نهایی..... ۱۵۲

منابع و مأخذ..... ۱۵۳

فهرست جداول و نمودارها

۱-۱) بسامد تقریبی کاربرد صنایع لفظی و معنوی در شاعران سبک خراسانی [جدول]..... ۶۳

۱-۱) نمودار شاعران سبک خراسانی (صنایع لفظی)..... ۶۴

۱-۲) نمودار شاعران سبک خراسانی (صنایع معنوی)..... ۶۴

۱-۲) بسامد تقریبی کاربرد صنایع لفظی و معنوی در شاعران عارف سبک عراقی [جدول]..... ۱۰۴

۱-۲) نمودار شاعران عارف سبک عراقی (صنایع لفظی)..... ۱۰۵

۱-۲) نمودار شاعران عارف سبک عراقی (صنایع معنوی)..... ۱۰۵

۱-۳) بسامد تقریبی کاربرد صنایع لفظی و معنوی در شاعران سبک هندی [جدول]..... ۱۴۴

۱-۳) نمودار شاعران سبک هندی (صنایع لفظی)..... ۱۴۵

۱-۳) نمودار شاعران سبک هندی (صنایع معنوی)..... ۱۴۵

۲-۳) بسامد تقریبی کاربرد دو صنعت مراعات النظیر و تمثیل در سبک هندی [جدول]..... ۱۴۷

مقدمه

این رساله در چهاربخش، یک مقدمه و سه فصل، تنظیم شده است. در مقدمه‌ی آن مباحث زیر به اختصار مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش اول، مروری به تاریخچه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات خواهد شد و در همین راستا آثار و آراء و نظرات کسانی چون لوکاج، باختین و دیگران مطرح می‌شود. در بخش دوم به طور جداگانه با آثار و زندگی‌نامه‌ی لوسین گلدمن آشنا می‌شویم و در نهایت در بخش سوم آشنایی با ساختارگرایی تکوینی که روش تحقیقاتی او و چارچوب نظری مورد استفاده در این تحقیق است، مد نظر خواهد بود. طی سه فصل آتی نیز، سعی بر آن است تا بر اساس نظریه‌ی مطرح شده، مطالعه‌ی جامعه‌شناختی بر روی شعرِ شاعرانی از سه دوره‌ی ادبیات فارسی انجام دهیم.

۱- تاریخچه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات

ارتباط بین آفرینش‌های فرهنگی و هنری با پدیده‌های اجتماعی و به ویژه ادبیات و جامعه در طول تاریخ همیشه توجه اندیشمندان و منتقدان را به خود جلب کرده است. ژاک لنار (Jacques leenhardt) در مقاله‌ی با عنوان «جامه‌شناسی ادبیات و شاخه‌های گوناگون آن» در جمله‌ی قاطع چنین می‌نویسد: «هیچ کس از روزگار باستان، ارجاع اثر ادبی به عناصری از واقعیت اجتماعی یا آگاهی مشترک ملت یا گروه اجتماعی خاصی را منکر نیست» (لنار، ۱۳۷۸: ۱۹۲) و در ادامه چنین می‌آورد: «البته بایستی دیر زمانی بگذرد تا این نکته‌ی بدیهی در قالب نظریه‌ی تقلید (محاکات) بیان شود.» (همان: ۱۹۲)

بنابراین پرداختن به آراء و نظرات افلاطون (Plato) (حدود ۴۲۷ تا ۳۴۷ ق.م) و شاگردش ارسطو (Aristotle) (۳۸۴ تا ۳۲۶ ق.م)، مناسب‌ترین عزیمت‌گاه در این باب می‌تواند باشد. نظرات افلاطون در مورد شاعر و تأثیر شعر در جامعه در کتاب‌های نقد ادبی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. علاوه بر این که از او به عنوان یکی از بزرگترین فیلسوفان تاریخ و به عقیده‌ی بعضی بزرگترین

فلاسفه، یاد می‌شود؛ به بُعد دیگر شخصیت او در مقام یک هنرمند نیز همواره اشاره شده و مورد تجلیل قرار گرفته‌است. «نوشته‌هایش شکل هنری و دراماتیک دارند و بسیاری از سخن‌سنجان معتقدند که هیچ کس نثر یونانی را هرگز به این خوبی و زیبایی ننوشته‌است» (مگی، ۱۳۷۲: ۲۵) ولی با این وجود مخالفت افلاطون با شعر چندان آشکار است که به هیچ وجه قابل کتمان نیست. به طور خلاصه مخالفت افلاطون با شعر را در چهار دلیل می‌توان آورد:

اول: برانگیختن احساسات غلط در مخاطب به وسیله‌ی شعر،

دوم: اینکه شعر سه مرحله از واقعیت دور است،

سوم: شاعران تحت تأثیر جذبه و الهام شعر می‌سرایند،

چهارم: شاعران خود به آنچه می‌گویند و تعلیم می‌دهند، آگاهی ندارند.

جهت توضیح بیشتر باید افزود که در نظر افلاطون ماده‌ی شعر ممسیس (Mimesis) یعنی محاکات و تقلید [بازنمایی] است. وقتی در فلسفه‌ی افلاطون نظریه‌ی مُثل مطرح می‌شود، بدین ترتیب که این جهان سایه‌یی از جهان دیگری است که به آن عالم مُثل اطلاق می‌شود و صورت مثالی هر چیزی در آنجاست، در نتیجه این جهان و این طبیعت حقیقی و اصیل نیست و جهانی از سایه-هاست. بنابراین، به زعم افلاطون، کار ادبیات تقلید از جهانی غیرواقعی و تقلید از تقلید است که طبیعتاً کاری بیهوده و عبث خواهد بود. همچنین شاعران با خیالپردازی و پرداختن به مطالب غیرواقعی مردم را گمراه می‌کنند و احساسات غیرواقعی را در آن‌ها برمی‌انگیزانند؛ از طرف دیگر آنان تحت تأثیر جذبه و الهام به سرایش شعر اقدام می‌کنند یا به عبارتی دیگر افلاطون علت فاعلی شعر را الهام (Inspiration) می‌داند، همانگونه که در رساله‌ی ایون (Ion) می‌آورد: «زیرا شاعر موجودی لطیف و سبک‌بال و مقدس است و تا الهام نیابد و از خود بی‌خود نشود و از عقل عاری نگردد، در او قدرت آفرینش نیست، و مادام که به چنین حالتی نرسد، عاجز است و نمی‌تواند ملهمات خود را ادا کند» (به نقل از تاریخ کوتاه نقد ادبی، ص ۷) بدین ترتیب افلاطون معتقد است کار آن‌ها از روی خردورزی و عقلانیت نیست و باعث سست شدن فضایل اخلاقی شهروندان می‌شود، در حالی که از نظر او حقیقت فقط از راه خرد به دست می‌آید، و در نهایت نیز وقتی شاعران از آن حال خارج می‌شوند خود نمی‌دانند چه گفته‌اند، پس نمی‌توان به شاعران در مقام آموزگار اعتماد کرد.

بنابراین «افلاطون از هر جنبه‌یی که می‌نگریست، از جنبه‌ی تربیتی، اخلاقی، فلسفی، یا سیاسی، به همین نتیجه‌ی هشیار کننده می‌رسید که شعر چیز خطرناکی است» (هال، ۱۳۸۰: ۶) و در نتیجه او به این دلیل (یا دلایل) شاعران را از اتوپیا (Utopia) یا مدینه‌ی فاضله‌ی خود بیرون می‌کند و معتقد است که شاعران تأثیر مثبتی در زندگی اجتماعی ندارند و بدین ترتیب او با این موضعی که در قبال شاعران

اتخاذ می‌کند، به نوعی آغازگر بحث رابطه‌ی ادبیات و جامعه است. بعد از افلاطون شاگردش، ارسطو، بحث محاکات و بازنمایی را ادامه می‌دهد و درصدد جواب دادن به سؤال‌ها و انتقادات استادش برمی‌آید.^۱ و نظرات او نیز در این زمینه از اهمیت زیادی برخوردار است.

اما شکل‌گیری پایه‌های جامعه‌شناسی ادبیات (The Sociology of Literature) را به عنوان یک علم مستقل، در اوایل قرن نوزدهم می‌دانند. کتاب *ادبیات از منظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی* به عنوان نخستین کوشش در این زمینه توسط مادام دواستال (Destael) منتشر می‌شود. روبر اسکارپیت (Robert Escarpit) در کتاب *جامعه‌شناسی ادبیات* چنین می‌نویسد: «فرایند تخصصی شدن از یک سو و پخش گسترده‌ی آثار ادبی از سوی دیگر، در حدود ۱۸۰۰ به نقطه‌ی بحرانی خود می‌رسند. در این هنگام است که ادبیات، آگاهی‌یابی از ابعاد اجتماعی خود را آغاز می‌کند و مادام دوستال کتابی به نام *ادبیات از منظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی* منتشر می‌سازد که بی‌شک نخستین کوششی است در کشور فرانسه که مفاهیم ادبیات و جامعه را در یک بررسی منظم به هم پیوند می‌دهد.» (اسکارپیت، ۱۳۸۷: ۱۱) در ادامه نیز نظر نویسنده‌ی کتاب را در گفتار آغازین این اثر، بیان می‌کند: «و من برآنم که تأثیر دین و آداب و رسوم و قوانین را بر ادبیات، و متقابلاً تأثیر ادبیات، بر دین و آداب و قوانین بررسی کنم.» (همان: ۱۲-۱۱)

همانگونه که مشاهده می‌شود نویسنده سعی داشته‌است بین پدیده‌های اجتماعی و ادبیات ارتباط برقرار سازد و نوع تأثیر و تأثر آن‌ها را بر یکدیگر مورد بررسی قرار دهد. طبیعتاً به عنوان یکی از نخستین کوشش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، ارزشمند و قابل توجه‌است. با وجود این انتقاداتی هم به این کتاب شده‌است: «بسیاری از مطالب کتاب به ادبیات ربطی ندارد و نمونه‌ی دیگری است از نگرش اجمالی به تاریخ مغرب زمین به شیوه‌ی نظریه‌پردازانه‌ی که مطلوب قرن هجدهم بود. با وجود این، نطفه‌ی نظریه‌ی ادبی در کتاب موجود است.» (ولک، ۱۳۷۷: ۴۷)

اما فرد دیگری که در قرن نوزدهم باید به او اشاره کرد ایپولیت آدولف تن (Hippolyte Adolphe Taine) منتقد فرانسوی است. «او را بنیانگذار علم جامعه‌شناسی ادبیات می‌دانند.» (ولک، ۱۳۷۷: ۴۷) تن تحت تأثیر فضای علمی و اجتماعی دورانی که در آن زندگی می‌کرد سعی داشت روش علوم بیولوژیک را در باب ادبیات و بررسی آثار ادبی به کار برد و در آرزوی رسیدن به قطعیت در بررسی آثار ادبی و جایگزین کردن حقایق علمی جدید به جای حقایق قدیم بود. ولی آنچه در بین آراء و نظرات ادبی ایپولیت تن مهم به نظر می‌رسد که به بحث ما هم بیشتر ربط پیدا می‌کند، نظریه‌ی نژاد، محیط و زمان است که تن به عنوان سه خاستگاه برای حالت اخلاقی پایه‌ی افراد مختلف ذکر می‌کند. او معتقد است که پدیده‌های اجتماعی تحت تأثیر این سه عامل قرار دارند بدین ترتیب او با

اعتقاد به رابطه‌ی مستقیم بین جامعه و آفرینش‌های فرهنگی و به خصوص آثار ادبی، سعی در برشمردن عوامل مؤثر در به وجود آمدن آن‌ها دارد، در واقع «هر وقت تن به خود ادبیات با دقت بیشتری می‌نگرد، معمولاً می‌کوشد تا آن را به وجهی ملموس‌تر به اوضاع اجتماعی و سیاسی مربوط سازد...» (ولک، ۱۳۷۷: ۵۴)

همانگونه که مشاهده می‌شود تن ادبیات را بازتاب مستقیم جامعه می‌داند. او در مقدمه‌ی کتاب *تاریخ ادبیات انگلیس (History of English Literature)* چنین می‌نویسد: «دانستیم که اثر ادبی حاصل کنش تخیل فردی و صرف نیست. حاصل هوا و هوس آنی ذهنی ذوق زده و تحریک شده نیست. رونوشت راه و رسم زمانه‌ی خویش است. نمایانگر نوعی طرز تفکر بخصوص است. نتیجه گرفتیم که باید از خلال آثار ادبی برجسته و مهم به شناخت طرز تفکر و نوع احساسات مردم قرن‌ها پیش دست یافت.» (هال، ۱۳۸۰: ۱۳۰)

اگر چه آراء و نظرات تن قدم مثبتی در عرصه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات محسوب می‌شود ولی باید اذعان کرد «... که تن از ارائه‌کردن جامعه‌شناسی روشمند و علمی ادبیات عاجز است و حتی نمی‌تواند مسایلی را که مطرح می‌کند به ضابطه درآورد. او به همین قناعت می‌کند که انواع موجبات خارجی مؤثر در تولید اثر ادبی را برشمارد. ولی هرگز ربط دقیق هر عنصر یا میزان اتکای آن را تحلیل نمی‌کند.» (ولک، ۱۳۷۷: ۵۶-۵۵)

در قرن نوزدهم به نظرات کسانی چون مادام دواستال و ایپولیت تن اشاره کردیم.^۲ ضروری به نظر می‌رسد جهت ادامه‌ی بحث، به اتفاق مهم دیگری که در این قرن به وقوع پیوست و آن ظهور مارکسیسم بود اشاره‌ی شود و در مرحله‌ی بعد نوع نگرش آن‌ها به ادبیات مورد بحث قرار گیرد. ظهور مارکس^۳ (Marx) در قرن نوزدهم و گسترش اندیشه‌هایش در سراسر دنیا، تأثیر زیادی در مبانی نظری اکثر رشته‌های علوم انسانی داشت. پیتر سینگر (Peter Singer) در این باره می‌نویسد: «نقش مارکس در زمینه‌ی اندیشه‌ی سیاسی نیز به اندازه‌ی عمل سیاسی روشن است... اندیشه‌های مارکس به تکوین جامعه‌شناسی جدید منجر شد، مطالعه‌ی تاریخ را زیر و رو کرد، بر فلسفه، ادبیات و هنر تأثیری عمیق به جا گذاشت.» (سینگر، ۱۳۸۷: ۲۲)

در اندیشه‌های مارکسیستی زندگی فکری انسان‌ها در پیوندی تنگاتنگ با زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها در نظر گرفته می‌شود و شرایط تاریخی به وجود آمدن آثار ادبی، در بررسی این آثار بسیار مهم است. همچنین جریان‌های روبنایی، به طور کلی پدیده‌های فرهنگی و به ویژه ادبیات و هنر، تحت تأثیر جریان‌های زیربنایی اجتماعی - اقتصادی هستند. حتی در نگاه منتقدانی که در جریان نقد مارکسیستی سنتی یا عامیانه قرار می‌گیرند در بررسی‌های ادبی فرم و ساختار اثر به

طور کلی کنار گذاشته می‌شود و تنها جنبه‌ی که محوریت پیدا می‌کند محتوای آثار ادبی است. در واقع ادبیات را با محتوای ادبیات یکی می‌پنداشتند.

جوزف فریمن (Joseph Freeman) یکی از منتقدان سرشناس مارکسیست که در واقع «هیچ گونه علاقه‌ی به نفس ادبیات نشان نمی‌داد» در این باره چنین می‌نویسد: «کاری نداریم که نقش ادبیات در اعصار پیش از ما چه بود و در جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی آینده چه کارکردی خواهد داشت. مهم آن است که پیکار اجتماعی امروز، ادبیات را موضوع مناقشات اجتماعی و طبقاتی کرده‌است...» و در ادامه نظر کمونیست‌ها را در باب هنر چنین بیان می‌کند، «هنر ابزاری در خدمت مبارزه‌ی طبقاتی است و کارگران باید آن را چون سلاحی در خدمت خوش بگیرند» (هال، ۱۳۸۰: ۱۷۶) به طور خلاصه این نگرش سبب به وجود آمدن ادبیات حزبی و گرایش رئالیسم سوسیالیستی شد.

اما در مقابل نظرگاه‌های پیشین جامعه‌شناسی ادبیات از جمله مارکسیست‌های سنتی، که بیشتر دیدگاه محتوا گرایانه داشتند، در طرف دیگر منتقدانی قرار می‌گیرند که معتقد به بررسی همزمان صورت و محتوا هستند و در این گرایش از جامعه‌شناسی ادبیات که جامعه‌شناسی ساختارگرا (یا ساختارگرا) نامیده می‌شود در بررسی آثار ادبی «میان ساختارهای ذهنی سازنده‌ی آگاهی جمعی و ساختارهای زیبایی شناختی سازنده‌ی اثر هنری رابطه‌ی متقابل برقرار کرده‌اند و نه میان محتوای آگاهی جمعی و محتوای اثر هنری» (گلدمن، ۱۳۷۷: ۶۸-۶۷) همانگونه که مشاهده می‌شود در نظرگاه پیشین، که گلدمن از آن به عنوان جامعه‌شناسی محتواها یاد می‌کند، در مورد ارزش زیبایی‌شناسی اثر ادبی غفلت می‌شود و اثر ادبی چون سندی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد، در نتیجه استقلال ادبیات نادیده گرفته می‌شود. اما در گرایش دوم تدریجی‌های دیدگاه پیشین به هیچ عنوان مشاهده نمی‌شود؛ استقلال نسبی آثار ادبی به عنوان یک طرف بررسی‌های ادبی مورد توجه قرار می‌گیرد و همچنین مسائل زیبایی‌شناسی نیز از نظر دور داشته نمی‌شود. اسکارپیت در مورد ساختارگرایی تکوینی (Developmental structuralistic)^۵ گلدمن می‌گوید: «ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن با وجود گرایشات مارکسیستی، به مسائل خاص زیبایی‌شناسی توجه دارد» (اسکارپیت، ۱۳۸۷: ۱۵)

با توجه به آنچه که تا بدین جا به آن اشاره شد در عرصه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات با دو رویکرد و گرایش اصلی رو به رو می‌شویم: الف) جامعه‌شناسی محتواگرا یا معطوف به محتوا (Content) ب) جامعه‌شناسی ساختارگرا یا معطوف به ساختار (Structure)

الف) جامعه‌شناسی محتواگرا یا معطوف به محتوا (Content)

محققانی که با رویکرد اول به بررسی آثار ادبی پرداخته‌اند قایل به بازتاب مستقیم و اصطلاحاً «مکانیکی» و «بی میانجی» پدیده‌های اجتماعی بر آثار فرهنگی و هنری هستند. این نوع نگرش که متأثر از آراء و نظرات پوزیتیویستی (Positivistic) است و با هرگونه چشم‌انداز تاریخی مخالف است، و گاه از آن به عنوان «جامعه‌شناسی گری عامیانه» و یا «جامعه‌شناسی سنتی ادبیات» یاد می‌شود، جریان‌هایی را به وجود می‌آورد «که در بیشتر موارد نمی‌توانستند از برقراری پیوند ایستای محتوای ادبی، تصویرها و مفهوماها با منافع اقتصادی مسلط و آشکار جامعه‌ها فراتر بروند و خود آن جامعه‌ها را نیز پیکرهایی بی حرکت می‌دانستند.» (لنار، ۱۳۷۸: ۱۹۳)

آثار و تحقیقات و نظرات کسانی چون مادام دواستال و ایپولیت تین و همچنین مارکسیست‌های سنتی چون جوزف فریمن، آندره‌یی ژدانف (Andrey Zhdanov)، گرانویل هیکس (Granville Hickes) و دیگران در این دسته قرار می‌گیرند. تقریباً اکثر کارهایی که به عنوان جامعه‌شناسی ادبیات در کشورمان انجام شده، بر اساس همین اندیشه‌ها و مؤلفه‌های مطرح در جامعه‌شناسی سنتی بوده است. به عنوان مثال کتاب *جامعه‌شناسی و ادبیات*، نوشته‌ی علی اکبر ترابی ازین دسته آثار است^۶ که در آن‌ها «پیوندهای جامعه و آفرینش فرهنگی را بر مبنای یک اصل بسیار ساده‌انگارانه در نظر می‌گیرد: تأثیر آگاهی جمعی بر نویسنده که آن آگاهی را در آثار خویش به طور مکانیکی، به شیوه‌ی کمابیش جابه‌جا شده، بازتاب می‌دهد...» (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۲۳)

اما قبل از پرداختن به رویکرد دوم در عرصه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات، یعنی جامعه‌شناسی ساختارگرا مناسب به نظر می‌رسد که انتقادات گلدمن نسبت به جامعه‌شناسی معطوف به محتوا، که فقط درصدد برقراری ارتباط بین محتوای آثار ادبی و محتوای آگاهی جمعی است، نقل کنیم: «چنین روشی ممکن است در جایی که چنین پیوندهایی واقعاً وجود دارند، گاهی به نتایجی برسد اما در عین حال دو نقص مهم داد:

«الف) نویسنده، عناصر محتوای آگاهی جمعی، یا به بیان ساده، جنبه‌ی تجربی و بی‌واسطه‌ی واقعیت اجتماعی پیرامونی را هیچ‌گاه نه به طور منظم به نمایش مجدد در می‌آورد و نه به طور عام. نمایش مجدد این عناصر و جنبه‌ها فقط در برخی از بخش‌های اثر وجود دارد. به بیان دیگر، هنگامی که بررسی جامعه‌شناختی، اساساً یا منحصراً به سوی پژوهش انطباق‌های محتوایی می‌گراید، وحدت اثر، یعنی خصلت حقیقتاً ادبی آن را از نظر دور می‌دارد.

«ب) بازآفرینی جنبه‌ی بی‌واسطه‌ی واقعیت اجتماعی و آگاهی جمعی در اثر هنری به طور کلی هنگامی بیشتر رایج است که نویسنده نیروی آفرینندگی کمتری دارد و به توصیف یا روایت تجربه‌ی شخصی خود بسنده می‌کند، بی‌آنکه این تجربه را خلّاقانه و هنرمندانه به جهان اثر منتقل سازد.» (گلدمن، ۱۳۷۱: ۳۲۰)

ب) جامعه‌شناسی ساختارگرا

محققانی که با رویکرد دوم به بررسی آفرینش‌های فرهنگی و به خصوص آثار ادبی می‌پردازند، با اعتقاد به وجود فاعل جمعی و فرافردی برای این آثار، در صدد ایجاد ارتباط بین ساختارهای جهان آثار با ساختارهای گروه‌های اجتماعی هستند و به همخوانی بین آن‌ها می‌اندیشند. آنچه ما امروز با عنوان جامعه‌شناسی ادبیات می‌شناسیم، که به عنوان رشته‌ی علمی مستقل و در عین حال میان‌رشته‌یی در عرصه‌ی علوم انسانی مطرح می‌شود، همین رویکرد جامعه‌شناسی ساختارگرا است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شکل گرفت. اسکارپیت می‌نویسد: «نخستین نظام منسجم در جامعه‌شناسی ادبیات که زاده‌ی اندیشه‌های گئورگ لوکاچ بود بعد از جنگ جهانی دوم به دست یکی از پیروان او - لوسین گلدمن - به طور منظم به رشته‌ی تحریر کشیده شد.» (اسکارپیت، ۱۳۸۷: ۱۵)

علاوه بر جورج لوکاچ فیلسوف و زیبایی‌شناس مشهور مجاری و لوسین گلدمن اندیشمند رمانی‌تبار فرانسوی، در این عرصه می‌توان به منتقد بزرگ روس میخائیل باختین نیز اشاره کرد. در ادامه‌ی بحث آشنایی با آثار و آراء و نظرات لوکاچ، به علت نقش اساسی‌یی که در شکل‌گیری علم جامعه‌شناسی ادبیات، به عنوان پیشگام و بنیانگذار، داشته‌است و هم به علت تأثیری که آثار او بر سیر تکامل اندیشه و روش تحقیقاتی گلدمن گذاشته‌است، ضروری به نظر می‌رسد. همچنین سعی خواهیم کرد تا اندیشه‌های باختین را نیز، در این عرصه، البته به صورت مختصر، مورد بررسی قرار دهیم.

لوکاچ

جورج لوکاچ (Georges Lucacs) در سال ۱۸۸۵ در بوداپست مجارستان دیده به جهان گشود و در سال ۱۹۷۱ از دنیا رفت. او در پیشگفتاری که بر کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی در سال ۱۹۶۷ نوشته است، اشاره می‌کند که «هنوز دانش آموز بودم که با آثار مارکس آشنا شدم» (لوکاچ، ۱۳۷۷: ۴۲) از کسانی چون گئورگ زیمل (Georg Simel)، ماکس وبر (Max Weber)، هگل (Hegel) و کیرکه‌گور (Kierkegaard) یاد می‌کند که در تکوین اندیشه‌ی او تأثیر بسزایی داشته‌اند.^۷ از پس سال‌ها وقتی به دوران جوانی خود می‌نگرد آن را چنین توصیف می‌کند: «دنیای فکری من از یک سو گرایش به فراگیری مارکسیسم و فعالیت سیاسی داشت و از سوی دیگر، هم‌زمان به تشدید مداوم مسائل اخلاقی صرفاً ایدئالیستی متمایل بود» (همان: ۴۲)

به طور کلی دوران زندگی او را به دو دوره‌ی متفاوت، «پیشامارکسیستی» و «مارکسیستی» تقسیم کرده‌اند: «در دوره‌ی نخست لوکاچ فیلسوفی بود دلبسته به سنت ایدئالیسم فلسفی آلمان، و سخت علاقمند به مباحث زیبایی‌شناسی. در این دوره او پیرو آیین فلسفی خاصی نبود، بل به مناسبت بحث و بنا به نیازها، از آثار شلینگ و هگل تا کیرکه‌گارد، شوپنهاور و نیچه را سرمشق کارهای خود قرار می‌داد، و به پیروی از اندیشگر و جامعه‌شناس مورد علاقه‌اش ویلهلم دیلتای، خود را فیلسوف زندگی^۸ می‌خواند» (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۹۸) از کتاب‌های مهمی که در دوره‌ی نخست منتشر کرد می‌توان به سیر تحول *درام امروزی*، *نظریه‌ی رمان*، *روح و شکل‌ها* و *فلسفه‌ی هنر* اشاره کرد.

«دوره‌ی دوم زندگی فکری لوکاچ که از ۱۹۱۸ آغاز شد و تا پایان زندگیش، یعنی تا سال ۱۹۷۱ ادامه یافت» (همان: ۱۹۹) کتاب‌هایی چون *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، *پژوهشی در رئالیسم اروپایی*، *معنای رئالیسم معاصر* و *رمان تاریخی* در دوره‌ی دوم زندگی لوکاچ به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند.

البته بحث در همه‌ی جوانب اندیشه‌ی لوکاچ مجال بسیار فراخ می‌طلبد در اینجا به چند اثر او و اندیشه‌های مطرح شده در آن، در حد توان، اشاره می‌شود.

لوکاچ در سال ۱۹۱۰ اولین اثر مهم خود را با نام *روح و شکل‌ها* (The Soul and the Forms) منتشر کرد. این کتاب حاوی ده مقاله است. همانگونه که از نام آن پیداست، لوکاچ در این اثر در صدد ایجاد ارتباط بین جان هنرمند، به عنوان خالق اثر، با ساختار و صورت اثر هنری است. بدین ترتیب

اهمیت ساختار اثر ادبی، در بررسی‌های لوکاچ، آشکار می‌شود. او در این کتاب با برقراری پیوندی دیالکتیکی بین صورت و محتوای اثر ادبی تمایز انواع ادبی را بیان می‌کند بدین ترتیب هر نوع ادبی دارای روحی است که شکل خاص خود را طلب می‌کند و یا به عبارت دیگر هر جانی جهان ویژه‌ی خویش را خلق می‌کند.

کتاب *نظریه‌ی رمان* (The Theory of Novel) در سال ۱۹۲۰ منتشر شد. نویسنده در این کتاب درصدد نمایاندن فرایندهای پنهان دخیل در نوع ادبی رمان است. او به تبعیت از هگل رمان را «حماسه‌ی بورژوازی» خواند و با الهام از فلسفه‌ی تاریخ او به بررسی سیر تحول حماسه، تراژدی و رمان پرداخت. «اندیشه‌ی اساسی نظریه‌ی رمان این فرض هگلی است که در جامعه‌ی مدرن بورژوازی، وحدت قدیمی (یونانی) میان آگاهی و جهان، میان ذهن و عین، محو شده‌است. به نظر لوکاچ این وحدت به روشنی تمام در حماسه‌ی یونانی نمودار می‌شود: در دنیای هومر، در ایلید و اودیسه، رمان مدرن، برعکس با گسست میان انسان و جهان مشخص می‌شود: با از خود بیگانگی.» (زیم، ۱۳۷۷: ۱۷۵-۱۷۴)

با گسست و شکافی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری بین جان و جهان و یا ذهن و عین ایجاد شده و ارزش‌های فردی و جمعی نیز به دست فراموشی سپرده شده‌است؛ قهرمان رمان در جستجوی معنا برمی‌خیزد «معنایی که در گذشته، در حماسه‌ی باستانی یا فتودالی، معلوم و موجود بود، اما دیگر این چنین نیست، قهرمان رمان باید آن را کشف کند یا بیافریند و این قهرمان فردی مسئله‌دار و حاشیه‌یی است که با واقعیت اجتماعی فاقد معنا روبارویی می‌کند و جستجوی پیگیرانه‌ی او به شکست می‌انجامد.» (همان: ۱۷۵) بدین ترتیب لوکاچ در *نظریه‌ی رمان* «سه نمونه‌ی طرح‌وار از رمان غربی» را بر اساس «رابطه‌ی قهرمان رمان و جهان» ذکر می‌کند:

«الف- رمان ایدالیسم انتزاعی که با پویایی قهرمان و آگاهی بسیار محدود او نسبت به پیچیدگی جهان، مشخص می‌شود (دون کیشوت، سرخ و سیاه).

«ب- رمان روانشناختی که به بررسی زندگی درونی اشخاص می‌پردازد و با انفعال قهرمان و آگاهی بسیار گسترده‌ی او مشخص می‌گردد، بدین معنی که او به آنچه دنیای مرسوم در اختیارش بگذارد، دل خوش نمی‌دارد (اوبلوموف و پرورش احساساتی به این نوع تعلق دارند).

«ج- رمان آموزشی که به نوعی خودبازدارندگی می‌انجامد، خودبازدارندگی که گر چه از جستجوی پروبلماتیک دست می‌کشد، نه در حکم پذیرش جهان مرسوم است و نه به معنای دست

کشیدن از مقیاس ارزش‌های راستین. این خودبازدارندگی را باید با عبارت پختگی مردانه تعریف کرد (ویلهم مایستر اثر گوته، هانری سبز اثر گوتفرد کالر).» (گلدمن، ۱۳۷۱: ۲۲)

تاریخ و آگاهی طبقاتی (History and Class Consciousness) نیز از کتاب‌های مهم لوکاچ است. همانگونه که خود در پیش‌گفتار آن اشاره کرده‌است این کتاب را در سال ۱۹۲۲ نوشته‌است و به مرور زمان آن را کامل کرده و دو مقاله نیز به آن اضافه کرده‌است. نگارنده این کتاب را خلاصه و نتیجه‌ی دوره‌ی از تحول فکری خود می‌داند که از واپسین سال‌های جنگ جهانی اول آغاز می‌شود. (ص ۵۰) با وجود انتقادهایی که لوکاچ در این پیش‌گفتار، که آنرا سال‌ها بعد در سال ۱۹۶۷ نوشته‌است، به این کتاب وارد دانسته‌است و همچنین انتقاداتی که دیگران به این کتاب داشته‌اند هنوز از آن به عنوان یکی از اثرهای تعیین‌کننده و ماندگار در عرصه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات یاد می‌شود که نویسنده در آن توانسته‌است با نگرشی دیالکتیکی بین ساختارهای اثر هنری و ساختارهای اجتماعی ارتباط برقرار کند. گلدمن که از این کتاب «در تدوین روش ساختارگرایی تکوینی» بسیار تأثیر پذیرفته، در مقاله‌ی با عنوان «تأملی در تاریخ و آگاهی طبقاتی»^۸ می‌گوید: «تاریخ و آگاهی طبقاتی همواره یکی از روی‌دادهای عظیم تاریخ اندیشه‌ی مارکسیستی به طور خاص، و فلسفه‌ی اروپا به طور عام، باقی خواهد ماند.» (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۱) و از آن به عنوان یکی از سه نقطه‌ی عطفِ نوزایی اندیشه‌ی دیالکتیکی یاد می‌کند. (ص ۱۶) و همچنین بخش‌های روش‌شناختی، فلسفی، و جامعه‌شناختی کتاب را برای شناخت دنیای معاصر و جوامعی که در آن زندگی می‌کنیم کاراً و امروزی توصیف می‌کند. (ص ۳۹)

رمان تاریخی (The Historical Novel) از اثرهای مهم لوکاچ از نظر ادبی است. این کتاب در سال ۱۹۳۷ نوشته شده‌است. «لوکاچ در پیش‌گفتاری که در سال ۱۹۶۰ نوشته، دیدگاه خود را به روشنی بیان کرده‌است: پژوهش درباره‌ی تأثیر متقابل تکامل اقتصادی و اجتماعی و جهان‌نگری و صورت ادبی زاده‌ی آن.» (ایوتادیه، ۱۳۷۷: ۱۰۳) ژان ایوتادیه (Jean – Yves Tadie) از لوکاچ به عنوان کسی که «بر تمام عرصه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات در سده‌ی بیستم مسلط است» (همان: ۹۸) یاد می‌کند در مورد رمان تاریخی می‌گوید: «کتاب او [لوکاچ] هم از نظر بررسی‌های تاریخی و هم از نظر اصول روش‌شناختی ارزشمند است» (همان: ۱۰۳) ایوتادیه اهمیت نوع رمان تاریخی را به دو دلیل می‌داند: «هم آفریده‌ی تکامل تاریخ است و هم خود به بررسی تاریخ می‌پردازد» (همان: ۱۰۳)

کوتاه سخن اینکه لوکاچ به عنوان یکی از بنیانگذاران جامعه‌شناسی ادبیات همواره مورد توجه منتقدان و صاحب‌نظران بوده‌است و نظرات او در این عرصه محل تأنی و تأمل. گلدمن از او به عنوان «بنیانگذار راستین» یاد می‌کند و درباره‌ی او می‌نویسد: «انقلاب راستین در جامعه‌شناسی ادبیات و